

**تکمله ای بر کتاب:**  
**(حبیب الله کی بود، عیاری از خراسان یا دزدی از کلکان؟)**  
**تذکره الانقلاب، آئینه تمام نمای فجایع حکومت سقوی**

**قسمت ششم**

**تعیین جایزه سر نادرخان و برادرانش!**



هاشم خان صدراعظم برادر نادرشاه



نادرشاه ناجی کشور از جنگ سقوی

کاتب، میگوید که پسر سقا بارها نادرخان و برادرانش را تکفیر و تهدید به هتک عصمت به ناموس شان کرده بود. و به ارتباط وقایع 26 حمل 1308 / مطابق 15 اپریل، کاتب مینویسد که بچه سقاو فرمان تکفیر و ترور نادرخان و برادرانش را عنوانی مردم سمت جنوبی و مشرقی رسماً چنین اعلان و پخش کرد که در اخیر آن فرمان آمده بود: «شخصی که آنها را معدوم و تباہ بسازد، غازی و خیرخواه اسلام شناخته شده، به قرار ذیل از دربار سلطنت اسلامی سرفراز میشوند:

1- هرکه نادر را زنده بیاورد، چهل هزار روپیه انعام و هرکه کله او را بیاورد، سی هزار روپیه نقد و یک میل تفنگ جاغور دار داده میشود.

2- زنده هر سه برادران او فی نفری ده هزار روپیه جمله سی هزار روپیه هرکه کله یا زنده هر کدام را بیاورد، ده هزار روپیه و یک میل تفنگ جاغور دار داده میشود.

به قرار فوق از امر و اراده حضورم به نسبت نادر و برادران او، شما را آگاهانیدم.» [73]

این در حالی بود که قبل از آن پرسسقا به بیست تن از دزدان خود وظیفه داده بود تا نادرخان و برادرانش را ترور کنند و هرکه سر یکی از این برادران را نزد او بیاورد، مبلغ 30 هزار روپیه جایزه خواهد گرفت. [74]

کاتب در جای دیگری میگوید: دو کس از سران قومی جنوبی حاضر به آوردن سر نادرخان به حضور پرسسقاو شدند: یکی کازک خان خدران (برادرزاده ببرک خان خدران) بود و دیگری غوث الدین خان پسر جهانادخان احمدزانی بود که میخواستند نادر خان را در بدل گرفتن پول بیشتری از پرسسقا از میان بردارند. جایزه ای که برای

قتل نادرخان از جانب پرسسقاو، خصوصی تعیین شده بود، مبلغ آن یک صد هزار روپیه بود. [75]

و در ذیل وقایع 14 سرطان (6 جولای)، از پیروزی قبایل سمت جنوبی تحت رهبری وثبات مردانه نادرخان و شاه ولیخان بر قوتهای سقوی در لوگر ابراز خوشنودی کرده یاد آور می شود که: «پرسسقا با خاطر قرین تشویش و راه اضطراب در پیش داشت و با اعلاناتهای تطمیع قبایل سلیمانخیل و احمدزانی و اندر و ترکی و علی خیل و جدارن و جاجی و غیره را.... به وعده پول و انعام پیهم به ذریعة ظیاره و ملانمایان تبعه نفس اماره، نشر و توزیع میفرمود که محمد نادرخان و برادرانش را دستگیر یا قتل نموده، فلان مبلغ پول انعام از حکومت بگیرند.» [76].

غبارگفته است که پس از خروج امان الله خان از کشور، نادرخان از جاجی برای حضرت شوربازار نورالمشایخ نامه ای نوشت و کمک او را برای حمله برپرسقو تقاضا نمود. نامه بیان میکرد:

«مورخه مورخه 20 صفر 1348 قمری»

جناب معظم محترم حضرت صاحب را مخلصم. احوالات این ولا تا حال غالب و گاه مغلوب برای لشکرمایان است. مگر نقصان بسیار به سقویها میرسد. امید قوی داریم که آن صاحب از غیرت و حمیت که دارند این ملت «جاهل» را معاونت نمایند که این کشتی طوفانی را خداوند به ساحل مراد برساند. زیاده چه عرض کنم. محمدنادر» [77]

سردار شاه محمودخان نیز نامه ای عنوانی نورالمشایخ نوشت بدین مضمون:

مورخه 5 ربیع اثنی 1348 قمری:

جناب معظم محترم مهربان حقایق آگاه حضرت صاحب نورالمشایخ را مخلصم، از برای خدا تا کدام وقت صاحب توجه نخواهند فرمود؟ ما چند تا برادران (سپهسالار شاه ولیخان و شاه محمودخان در پاکتیا، محمدهاشم خان در ننگرهار) تا امروز هرچه توانستیم کردیم، اگر شما کوشش نفرمائید ما هم مانده میشویم. و افغانستان و خاندان ما و خاندان شما برباد میشویم... مخلص صاحب شاه محمود.»

غبار علاوه میکند که از این ببعده نورالمشایخ حمایت و کمک خود را از پرسقو منع کرد «در تاریخ 23 جوزا طایفه احمدزانی و طوطی خیل و منگل میرزکه از طرفداری بچه سقو دست کشیدند و حمایت خود را از نادرخان اعلام نمودند در ماه سرطان نقشه جدید سری نظامی ضد بچه سقا طرح و عملی شد.» [78]

### حمایت قاطع قوم جاجی از نادرخان:

کاتب از شهامت قوم جاجی، که قاطعانه در کنار نادرخان ایستادند و او را تا پیروزی برکابل حمایت کردند، ستایش میکند و درذیل وقایع 30 اسد/19 اگست 1929 مینویسد: «محمدنادرخان که در بین علی خیل قوم جاجی جای احیای نام و ننگ افغان گردیده، از عهد و پیمان و اتحاد و اتفاق آن قوم شجیع که با او از در اخلاص و صداقت معاضد و معاون گشتند و فتح کابل و تبعید پسر سقاء را تعهد نمودند، اعلانی طبع و به ذریعه قاصد های خفیه از طرف غیرمعروف [به کابل] فرستاد...» [79].

از گزارش کاتب، برمی آید که قبل از این تاریخ، در چهاردهم اسد مطابق پنجم اگست 1929، نادرخان یک اعلان عنوانی مردم کابل و شمالی و پغمان و میدان، منحیث اتمام حجت [گردن خلاصی و رفع گلایه] صادر کرده بود. در این اعلان آمده بود: «عموم اهالی شمالی و کابل و چهاردهمی و لهوگرد و پغمان و ارغنده و میدان، دست از یاری پسر سقا برداشته، معاونت و مددگاری او را نکنند و اگر بتوانند او را دستگیر و الا قتلش سازند و الا از چهار طرف افغانان با غیرت و ننگ حمله آورده، او را به هر جهت که باشد، مخذول و منکوب خواهند کرد. زینهار اهالی مواضع معینه [مذکور] اقدام در جنگ نکرده، خود را قرین راحت و رفاهت شناسند و در صورت مخالفت از نگارش این اعلان که محض اتمام حجت نشود، قتل و تاراج خود را نسبت به افعال ذمیمه خود دهند.» [80]

کاتب در رابطه به عزم جزم قوم جاجی و دیگر اقوام جنوبی مینویسد: «و پسر سقا که در حقیقت و نفس الامر شخص سر و پا برهنه از عقل و دین بیگانه و صحرا نورد غارنشین بیخانه و لانه بود و کسب معاش به سرقت و قتل و غارت احاد افراد اسلام مینمود، و گاهی گرسنه و وقتی از مال مردم سیر به سر می برد و تجمل و اسباب پادشاهی را متصرف و قرین راحت و رفاهیت شده، دل از آن برن [می] کند. و بر زبان همی راند که خدایم داده و به شمشیر اریکه امارت را متصرف شده ام، اگر لک ها نفس هلاک و هزاران خانه خراب و مملکت سراب و ملت معدوم و فنا شود تا زنده ام ترک امارت نکنم، پس نظر به خیالات فاسده و ضالاه او که تا کنون ذخیره دولت و ملت را بر باد غارت داده و مملکت را از آتش انقلاب فحیعت انتساب خراب کرد، لاجرم قبایل با غیرت جنوبی متحد و متعهد شده، قرار دادند که ده هزار کس از راه چهار آسیا، ده هزار کس از راه بتخاک و دوازه هزار مرد نبرد از راه سرچشمه و میدان برکابل بتازند و وجود نامسعود پسر سقا و دزدانی را که با او معاون و همراهند از صفحه روزگار براندازند. پس نظر بدین مواضع و تصمیم عزم دلیران افغان جنوبی، اهالی شمال و غیره را باید که آن دزد خسارت مُزد را یا گرفتار و یا از مرکز

حکومت و دار سلطنت تبعید نمایند. والا دچار هرگونه مشکلات و مذلات و خسارتی که آیند، نتیجه کردار خود پندارند.» [81].

خوشبختانه تلاش های نادرخان بالاخره نتیجه داد و اقوام عمده جنوبی متحدانه در کنار نادرخان و برادرانش ایستادند و سرانجام کابل را از وجود دزدان سقاوی تصفیه نمودند.

### تهدید به هتک عصمت خانواده نادرخان از جانب پسر سقاوی:

پسر سقاوی بشمول سید حسین و همراهان شان از فاسق ترین و فاسد ترین افراد روزگار خود بودند. از آدم های رهن و دزد و آدمکش که سرکرده شان، به قتل 400 نفر انسان اعتراف کرده باشد، نمیتوان انتظار حرمت و شرافت و جوانمردی و رفتار نجیبانه در حق ناموس و زن و دختر دیگران را داشت.

به قول کاتب پسر سقاوی، «مال و متاع خانه محمدنادرخان را به نام ضبط در قید سیاهه آورده و درب سرایش قفل زد و مهر و ولایت فرمود که اگر او از راه اطاعت پیش نیاید، همه را ضبط و به عائله و زوجه او و زوجه شاه ولیخان و برادرش و علی احمدخان که هر دو تن خواهران امیر امان الله خان و زاده علیا حضرت [سراج الخواتین] و از ناچاری در خانه حضرت اند ... و روز خوف در آنجا به سر می برند، دست بد ناموسی و مفاستت بکشاید.» [82] پسر سقاوی، بعد از آنکه فهمید نادرخان حاضر به همکاری با او نیست و در تلاش متحدکردن اقوام جنوبی برضد او است، «روز 14 اپریل مطابق 25 حمل) عائله و خاندان و فامیل نادرخان را ... تمام گرفتار و شب با سپاهیان به ذلت و هتک عصمت به سر برده، در روز خانه و سرای شان ضبط و نسوان شان در خانه فتح محمدخان جای داده شدند. و اسدالله خان پسر امیر حبیب الله خان مرحوم خواهر زاده محمدنادرخان و سایرین با دیگر متوفیقین در ارگ محبوس شدند. و از جمله زوجه شاه ولیخان برادر محمدنادرخان را که خواهر عینی امان الله خان است با زوجه شاه محمودخان که خواهر علاتی اوست از خانه حضرت ها در شب به ارگ برده نگهداشته، فردا پس فرستاد.» [83]. کاتب به ارتباط و قایع روز بعد آن مینویسد که «در این شب (26 حمل/ 15 اپریل) زوجه شاه ولی خان و زوجه شاه محمودخان و زوجه محمدنادرخان که اولین خواهر عینی امان الله خان و دومین خواهر علاتی او و سومین خواهر محمدسلیمان خان بن سردار محمد اصف خان هستند، و به امر حبیب الله از خانه حضرت ها در ارگ به حضور او جلب شده، معامله ای که در خلوت با ایشان در میان آمد، معلوم نگشت که همان معامله شب قبل، برسر ایشان گذشت یا محترمانه به سر رفت.» [84].

و روز 27 حمل/ 16 اپریل، بعد از اعلان تکفیر نادرخان و برادرانش از سوی بچه سقاوی، بار دیگر زوجات نادرخان و برادرانش، از خانه حضرات شوربازار به ارگ آورده میشوند، «امور فوالعاده را برایشان جاری کرده، در پایان کار ...، با هتک پرده عصمت و خرق حجاب عفت، رخصت یافتند.» [85]

کاتب در ادامه می افزاید: «وهم در خلال این احوال دختر سردار محمدعلی خان پسر سردار پیرمحمدخان بن سردار سلطان محمدخان برادر امیردوست محمدخان را که نواده فاطمه سلطان، دختر امیردوست محمدخان است، و حبیب الله او را خواستار مزاجت شده و او به عزم انتحار زهر اشامیده و به معالجه صحت یافته [بود]، دوباره به اجبار خواستار او شده، و او ابراء نموده، به درب سرای مادرش سپاهیان که از رحم به فرسنگها دورند، گماشته حکم کرده که به زور دختر را به بستر مخالطت می کشم. و دختر و مادر تن به مرگ داده تا این روز، پذیرا نشدند و آخر الامر چنانچه بیاید او را به اجبار و اکراه برده، تصرف شد.» [86].

کاتب از ظلم و بی ناموسی پسر سقاوی در حق آن دختر مظلوم در جای دیگری میگوید: «در شب چهارشنبه 14 ذیقعد (4 ثور = 24 اپریل) خواجه تاج الدین رئیس بلدیة و سید آقا قوماندان به امر حبیب الله خان، مسماء بی نظیر دختر سردار امیرمحمدخان بن سردار محمدعلی خان ... را که از خواستگاری حبیب الله دوبار زهر اشامیدن و ظناب به گلوی خود انداختن، اقدام به انتحار کرده بود، به قهر و غضب از خانه پدر و جده اش دختر امیر دوست محمدخان کشیده، در ارگ نزد حبیب الله خادم دین رسول الله بردند و او آن بیچاره مظلومه را به اجبار نکاح و تصرف کرد.»

[87].

کاتب در ذیل وقایع 16 ذیقعدہ، (مطابق 6ثور/26 اپریل 1929) از تاراج خیمه و اسباب نادرخان از سوی قوت‌های قومی جنوبی مثلی که اقوام شنواری و خوگیانی با علی احمدخان کرده بودند، و پناه بردن نادرخان به قوم جدران خبر داده، بار دیگر از بی ناموسی بچه سقاو و همراهانش پرده بر میدارد و میگوید:

« در خلال این احوال، حبیب الله خان، شبی دختر نصرالله خان نایب السلطنه مرحوم را که با عزیزالله خان پسر او از بطن دختر سردار محمد عمرخان تولد یافته، به اجبار در ارگ خواسته، به همبستری و مزاجت خود، تکلیفش کرد. او اظهار انعقاد عقد مناکحت خود را با امان الله خان کرده، حافظ محمدحسن امام نماز امان الله خان و گواهان عقد نکاح او، گواهی برصدق اظهار شهزاده خانم داده و حبیب الله خان ایشان را تخویف و تحذیر نموده، فرمود که: پس از جست و جو اگر محقق شود که گواهی غلط داده بودید، باز پرس سخت خواهم نمود. و شب او را نگاه داشته، فردا اجازت رفتن به خانه اش داد. و شب دیگر سیدحسین خان [وزیرحربی] او را به اجبار و نام تحقیق مناکحت و عدم آن را با امان الله خان کردن، در منزل خود جلب کرده، امر نمود که در پس خانه این سالون که من نشسته ام جای راحت او را ترتیب دهید تا تحقیق کنم. و شب او را نگاه داشته، بامداد در منزلش رجعت داد که گویا این جلب نمودن او و خواهرانش و دختران اهالی حرم امیر حبیب الله خان مرحوم، کیفر و مکافات زنان و دختران هزاره است که امیر عبدالرحمن خان و فرزندش حبیب الله چنین کردار نسبت به آنان از قوه به فعل آوردند. و حالا خاندان ایشان مجازات آنرا باید ببینند و مردم عبرت گیرند.» [88].

### نادرشاه محق بود تا پسر سقا را بجرم قتل و هتک عصمت زنان کابل اعدام کند:

تذکرات فوق، همگی نشانگر، بی ناموسی و هتک حرمت آشکار پسر سقا و سیدحسین در حق فامیل نادرخان و فامیل های دیگر شهریان کابل است که زنان جوان و دختران و پسران خوب صورت شان مورد هتک عصمت قرار می گرفته اند. از گزارش ها و چشم دید های فیض محمدکاتب، برمی آید که پسر سقا، و وزیر دفاع او سید حسین حرمت و پروای ناموس هیچکسی از وضع [فرومایه] تا شریف و از مظلوم تا ظالم و از مسلمان تا کافر را نداشته اند. در سراسر کتاب، هیچگونه روایت و حکایتی که نشانگر حرمت گذاری به ناموس دیگران باشد و یا بوی جوانمردی یعنی دستگیری از مستمندان و مظلومان و شفقت برستم دیدگان از آن به مشام برسد، از پسر سقاو و سیدحسین در مدت حکومتشان سر نزده است تا بتوان آنرا با اعمال جوانمردان و عیاران در تاریخ کشور مقایسه و مقارنه کرد، بلکه برعکس، در این کتاب، بر این ادعای هواداران پسر سقاو، خط بطلان کشیده شده که میگویند: حبیب الله خادم دین رسول الله، در دورانی که نادرخان و برادرانش با نیروهای قومی جنوبی با او در جنگ بودند، از ناموس شان نگهداری نمود و نگذاشت تا کسی دست تجاوز و بی حرمتی بسوی آنها دراز نماید؟؟؟

بنابراین کسانی که پسر سقاو را مردی با ناموس و عیارمنش و جوانمرد می شمارند، معلوم میشود که آنها معنای عیاری و جوانمردی و عصمت ناموس را نمیدانند. حرمت ناموس دیگران و حمایت از مظلومان، و مستمندان، شرط اول عیاری است، در کجای اعمال حبیب الله، نشانه ای از جوانمردی دیده میشود؟

نادرخان به حیث کسی که بیشترین خطر، و هتک حرمت متوجه ناموس خودش و ناموس برادرانش و ناموس شهریان کابل و ناموس تمام مردم افغانستان شده بود، کاملاً حق داشت تا آن گروه نابکار دزد و متجاوز و چپاولگر را بهر وسیله ای که ممکن باشد، دستگیر و اعدام نماید، زیرا که درد و رنج و خشم و نفرت و حس انتقام گیری یک افغان از چنین عملی را کس یا کسانی تا عمق اسخوان خویش درک و احساس کرده میتواند که چنین مصیبتی برسر فامیل خودش آمده باشد. و جز قصاص و اعدام متجاوزان، هیچ چیز دیگری نمیتواند قلب های داغدار پر از نفرت و انتقام را اطفاء و متسلی کند.

غبار، صحنه محکمه پسر سقا را چنین بیان میکند: « شاه جدید افغانستان هنوز دسرای فتح محمدخان (پدر شیر احمدخان شیرزاد) در لب دریای کابل اقامت داشت، زیرا ارگ سلطنتی خساره برداشته و مساعد برای سکونت نبود. شاه در اطاق مستطیلی روی زمین مفروش نشسته و یکعده مامورین و مردم در رفت و آمد بودند. در همین وقت صدای موترها از عقب عمارت بلند شد، و متعاقباً حبیب الله بچه سقا و همراهانش از موتر فرود آورده شدند. حبیب الله بالای

پیرهن و تنبان و کورتی یک شال خشن عسکری بشانه انداخته بود و دستاری در سرداشت. بمجردی که اینها داخل حویلی شده و یک تعداد زیاد محافظین مسلح پاکتایی را در اطراف خود دیدند، احساس کردند که دیگر آزاد نیستند. نادرشاه بگفت تا حبیب الله را نزدش بیاورند. حبیب الله بدون تغییری داخل خانه شده سلام بشاه داد. هیچکس از نشسته گان مجلس حرکتی نکرد و حرفی نزد. شاه سر برداشت و به حبیب الله نگاه کرد و آنگاه با دست اشاره بصف دست چپ نموده با ملایمت ظاهری گفت: بنشینید. در حد وسط صف جایی برایش باز کردند، حبیب الله بنشست و سکوت عمیقی در مجلس طاری گشت. شاه روی دریشی بالاپوشی به تن و دستاری در سرداشت و در صدر مجلس به تنهائی نشسته بود. شاه بعد از سکوت مختصری مجدداً چشمان سرد و مصمم خود را از پشت شیشه های عینک بر روی حبیب الله بدوخت و به نرمی پرسید:

«خوب! حبیب الله خان شما از این همه خونریزی و ویرانی که در افغانستان نمودید، چه مطلبی داشتید؟»

حبیب الله (بچه سقو) جواب داد: «تا وقتی که من اختیار داشتم، هر چیزی را که خیر افغانستان دانستم اجرا کردم،

حالا که شما اختیار دار افغانستان شده اید، هر چه را که خیر افغانستان میدانید همانطور اجرا کنید.»

شاه گفت: «خوب حالا شما چند روزی استراحت کنید باز خواهیم دید.»

مکالمه قطع شد و حبیب الله برخاسته و خارج شد. محافظین او را با رفقاییش توسط موترها به زندان داخل ارگ رهنمونی کردند و آنها ده روز دیگر درین «مهمانخانه» بسر بردند. البته در نهایت بی اعتنائی بمرگ. در روز 11 عقرب بوقت دیگر، به امرشاه این محبوسین را از زندان کشیده و از دروازه شمالی ارگ خارج و در زیر برج شمالی ارگ مشرف به خندق حصار استاده نمودند. در حالیکه تفنگداران دولتی قبلاً در آنجا بحال تیاری صف کشیده بودند. بعد از چند ثانیه صدای آتش تفنگ برخاست، و اجساد خونین حبیب الله بچه سقا، برادرش حمیدالله سردار اعلی، سید حسین وزیر جنگ، شیرجان وزیر دربار، محمد صدیق خان قوماندان جبهه پاکتیا، ملک محسن والی کابل، عبدالغنی کوه دامنی قلعه بیگی بچه سقا و محمد محفوظ هندی معین وزارت جنگ، بروی زمین افتاد. فردا نعل اینان در چمن حضوری کابل روی چوبه های دار آویزان گردید.» [89]

نجات مردم کابل و سراسر افغانستان از دست دزدان مال و ناموس و عزت و شرف و غرور استقلال طلبی مردم افغانستان، یک کار سترگ ملی بود و با نظر داشت شرح انواع جنایات سقاوی از سوی کاتب هزاره، جا داشت که مردم افغانستان، به پاس آن خدمت بزرگ، نادرخان را به پادشاهی خود برگزینند، و برای قدر شناسی از این خدمت بزرگ، میناری در چارسوق شهر کابل بر پا دارند و نیز روزی را بنام روز نجات وطن بنامند و در آن روز در پای آن مینار، گل بگذارند و دعای شکر گزاری کنند. البته مردم کابل دست به اعمار چنین میناری زدند ولی نه در چهارسوق شهر، بلکه در دروازه لاهوری، نزدیک بالاحصار کابل. اما چیزی که این فداکاری بزرگ نادرخان را بزودی زیر سوال برد و بجای حرمت، دلها را مملو از نفرت و کینه نسبت به او کرد، اعدام و نابودی مشروطه خواهان و هواداران راستین شاه امان الله بود. نادرخان وقتی که نادرشاه شد، اکثریت اعضای وطن پرست مشروطیت دوم را که هر کدام شان در راه حصول استقلال کشور و حفاظت از آن جان فشانی ها کرده و سوز و درد زندانها را تحمل کرده بودند، محکوم به اعدام و یا راهی شکنجه گاه ها و زندانها نمود. این عملکرد نادرخان و برادرش هاشم خان در حق اهالی وطن پرست مشروطیت دوم، سبب گردید تا مردم چیز فهم بگویند که سقوط رژیم امانی و روی کار آمدن رژیم سقاوی بجای آن، کار انگلیس ها بود، و علاوه نمایند که روی کار آمدن نادرخان بجای حبیب الله، نیز کار انگلیس ها بود، و اعدام و سر به نیست کردن و بزدان انداختن مشروطه خواهان نیز پلان انگلیس ها بود، و نادرخان و برادرانش، عامل اجرای پلانهای انگلیس در این کشور بودند. اتهام اجنتوری نادرخان به انگلیس را، تا اخیر حیات این خانواده کس نتوانست، از روی شانه های آن خانواده بردارد.

پایان قسمت ششم

مآخذ و توضیحات

[73] - فیض محمدکاتب، تذکر الانقلاب، ص 142

[74] - فیض محمدکاتب، تذکر الانقلاب، ص 137

- [75]- فیض محمدکاتب، تذکر الانقلاب ، ص 314، 362
- [76]- فیض محمدکاتب، تذکر الانقلاب ، ص 300، کاتب در صفحه 315 ، اسامی اقوامی را که در عوض پول و امتیازات مادی، به طرفداری از بچه سقاو برضد امان الله خان و نادرخان می جنگیدند، متذکر شده است.
- [77]- غبار، افغانستان در مسیر تاریخ، جلد 2، ص 13
- [78]- غبار، افغانستان در مسیر تاریخ، جلد 2، ص 13
- [79]- فیض محمدکاتب، تذکر الانقلاب ، ص 380-379
- [80]- فیض محمدکاتب، تذکر الانقلاب ، ص 350
- [81]- فیض محمدکاتب، تذکر الانقلاب ، ص 380-379
- [82]- فیض محمدکاتب، تذکر الانقلاب ، ص 99
- [83]- فیض محمدکاتب، تذکر الانقلاب ، ص 139
- [84]- فیض محمدکاتب، تذکر الانقلاب ، ص 140
- [85]- فیض محمدکاتب، تذکر الانقلاب ، ص 144
- [86]- فیض محمدکاتب، تذکر الانقلاب ، ص 144
- [87]- فیض محمدکاتب، تذکر الانقلاب ، ص 157
- [88]- فیض محمدکاتب، تذکر الانقلاب ، ص 168
- [89]- غبار، افغانستان در مسیر تاریخ، جلد 2، ص 19